



تقریر درس خارج اصول فقه آیت الله اراکی رحمته الله

مقرر	حجت الاسلام محمد علی زحمت کش	جلسه	۳۲	تاریخ	۱۴۰۴/۰۸/۲۷
عنوان ۱	خبر واحد				
عنوان ۲	حدود حجیت خبر واحد				
عنوان ۳	مبحث سوم: اخبار از موضوعات				
عنوان ۴	جمع بندی مباحث حجیت خبر ثقه در موضوعات				
عنوان ۵	مطلب دوم: نقد استدلال به سیره عقلاییه برای حجیت خبر ثقه در موضوعات مطلب سوم: بررسی استدلال به روایات دال بر حجیت خبر در احکام مطلب چهارم: بررسی استدلال به روایات خاصه				

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ»

چکیده

در این درس، به جمع بندی مباحث پیرامون حجیت خبر ثقه در موضوعات پرداخته شد. ابتدا با مرور اقوال، بیان گردید که مشهور متأخرین - احتمالاً متأثر از علامه حلی - قائل به عدم حجیت هستند؛ درحالیکه برخی معاصرین مانند مرحوم آقارضا همدانی، مرحوم خویی و شهید صدر - برخلاف مرحوم حکیم و امام خمینی - حجیت آن را پذیرفته اند. سپس ادله سه گانه حجیت مورد بررسی انتقادی قرار گرفت:

۱. سیره عقلاییه: این دلیل به عنوان مبنای تعبدی مورد مناقشه واقع شد. استدلال شد که سیره عقلا در اعتماد به خبر ثقه، غالباً ناشی از «حصول اطمینان» است، نه تعبد محض به «خبر بما هو خبر». همچنین احراز این سیره در «امور مهمه»، «خصوصیات» و موارد دارای «اماره خلاف» (مانند ید) محل تردید است؛ لذا سیره تنها در قدر متیقن (امور غیرمهم و فاقد معارض) حجیت است.

۲. روایات دال بر حجیت خبر در احکام: بیان شد که اطلاق یا دلالت التزامی این روایات، شامل موضوعات نیز می شود و این استدلال، متین و «لا مدفع له» است.

۳. روایات خاصه: از میان ۱۵ روایت وارد شده در موارد خاص، ۵ روایت دارای دلالت تام تشخیص داده شدند؛ که ممکن است به دلیل تعداد کم آنها، یک قاعده کلی مبنی بر حجیت خبر ثقه در موضوعات از آنها استفاده نشود. در تحلیل نهایی، بر نقش کلیدی «تعلیل» در تعمیم حکم تأکید شد. برخلاف نظر شهید صدر که تنها دو روایت را سالم می دانستند و کثرت

روایات را برای الغای خصوصیت کافی نمی دیدند، بیان گردید که وجود جملات شرطیه و تعلیلی در روایاتی همچون صحیحۀ احمد بن اسحاق («...فَمَا أَذْيَا عَنِّي فَعَنِّي يُؤْذِيَانِ»)، صحیحۀ حفص بختری («إِنْ وَثَّقَ بِهِ فَلَا بَأْسَ») و موثقۀ سماعه («إِنْ كَانَتْ ثِقَةً فَلَا يَقْرُبُهَا»)، ظهور عرفی در «علیت» دارد. این علیت، مستقل از کثرت موارد، کبرای کلی «لزوم ترتیب اثر بر خبر ثقه» را اثبات و حکم را به تمامی موضوعات تعمیم می دهد.

نتیجۀ نهایی: خبر ثقه در موضوعات - همانند احکام- دارای حجیت تبعیدی عام است، مگر در موارد خاصی که دلیل قطعی بر خروج آنها وجود دارد.

حدیث اخلاقی: پرهیز از ریا و حیا در عمل

در روایت است از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله که می فرماید:

«لَا تَعْمَلْ شَيْئًا مِنَ الْخَيْرِ رِيَاءً وَلَا تَدَعُهُ حَيَاءً»؛

هیچ کار خوبی را به خاطر ریا (خودنمایی و به رخ کشیدن) انجام مده، و به خاطر حیا (شرم و خجالت) آن را ترک مکن.

گاهی انسان از خوفِ ریا، یک عملی را رها می کند؛ مثلاً که یک عمل مستحبی انجام می دهد، در برابر مردم احسانی می کند، یا در برابر مردم نمازی می خواند یا دعایی می کند، و وسوسه می شود که نکند انجام این کار در برابر مردم، ریا باشد. این نیز از وسوسه شیطانی است؛ خود اینکه شیطان وسوسه می کند که نکند این کاری که می کنی ریا باشد، پس چون ریاست نکن و ترک کن. هم «تَرَكُ الْعَمَلِ» از خوفِ ریا درست نیست، و هم «الْإِتْيَانُ بِالْعَمَلِ رِيَاءً» درست نیست.

مؤمن باید وقتی عملی را انجام می دهد و با قصد قربت انجام داد، خود را ضامنِ ادامهٔ قصد قربت بداند. همین که در آغاز عمل با قصد قربت شروع کرد، باید بر خدا توکل کند و بنا را بر این بگذارد که این قصد قربت ادامه دارد. و نباید به وسوسه شیطانی که القا می کند «نکند این عمل ریایی باشد»، «نکند این عمل برای خدا نباشد»، نباید به این وسوسه شیطانی اعتنا کند؛ چون شیطان از هر طریقی وارد می شود برای اینکه انسان را از عبادت خدا و از پرستش او باز بدارد.

مرور درس پیشین

بحث ما در حجیت خبر در موضوعات به جمع بندی بحث رسید. گفتیم جمع بندی بحث را در چند مطلب انجام می دهیم.

مطلب اول را در روز گذشته بحث کردیم که تعرض به اقوال بود. و در تعرض به اقوال گفتیم: گفته شده است که مشهور بین متأخرین فقها، عدم حجیت خبر ثقه در موضوعات است. و گفتیم در بین فقهای معاصر هم اختلاف است. بعضی از فقهای معاصرین ما، مثل مرحوم حاج آقا رضا همدانی، و بسیاری دیگر از فقها - آقای خویی، آقای صدر و دیگر فقها - قائل به

حجیت خبر ثقه در موضوعات شده اند. بعضی دیگر هم از آن سو، مثل حضرت امام علیه السلام و مرحوم آقای حکیم، قائل نشده اند به حجیت خبر ثقه در موضوعات. بحث امروز ما در مطلب دوم است، بعد از نقل اقوال.

از آنچه بحث کردیم معلوم شد ما سه نوع دلیل بر حجیت خبر ثقه در موضوعات داریم: اول: سیره عقلاییه. دوم: روایات دال بر حجیت خبر در احکام؛ که گفتیم از همان روایات هم می شود حجیت خبر را در موضوعات ایضاً استفاده کرد. سوم: روایات خاصه ای که در موارد خاصه وارد شده و دلالت بر حجیت خبر در موضوعات دارد. این سه دسته بود. از این سه دسته، «سیره عقلاییه» را که ما بحث کردیم.

مطلب دوم: نقد استدلال به سیره عقلاییه برای حجیت خبر ثقه در موضوعات

گرچه بعضی از بزرگان - مثل مرحوم آقای خویی - اساس استدلالشان به سیره عقلاییه است، ولی ما در این مورد، یکی دو اشکال به سیره عقلاییه داریم.

اول اینکه این سیره عقلاییه، سیره عقلاییه ای است که برای ما محرز نیست که آیا این سیره عقلاییه بر حجیت خبر ثقه در موضوعات، به این لحاظ قائم شده است که در موضوعات غیر مهمه، چون خیلی اهمیتی برای آن امور قائل نیستند، لذا برای آنها با خبر ثقه واحد یک اطمینان عادی حاصل می شود و از روی اینکه اطمینان حاصل می شود، به خبر ثقه عمل می کنند. و لذا آنجایی که برایشان مهم باشد و اهتمام خاصی به آن بدهند، به این مقدار از اطمینان عادی اکتفا نمی کنند و احتیاط می کنند. این یک نکته ای است که در این سیره عقلاییه وجود دارد؛ که برای ما محرز نیست در «امور مهمه» هم عقلا به خبر واحد ثقه در موضوعات عمل کنند. در امور مهمه چنین سیره ای برای ما محرز نیست.

خود اینکه چنین سیره ای در امور مهمه برای ما محرز نیست، معلوم می شود که سیره عقلاییه بر اینکه خبر واحد ثقه «بما هو خبر واحد ثقه» تعبداً حجت است، قائم نشده است. احتمال قوی این است که از این باب باشد که غالباً برای آنها اطمینان کافی، یا اطمینان عادی ایجاد می کند، لذا به آن عمل می کنند.

به اضافه اینکه این سیره عقلاییه در موارد «خصومات» و در مورد آنجایی که قرینه خلاف خبر واحد وجود داشته باشد، یا اماره عرفیه ای بر خلاف خبر واحد وجود داشته باشد، نیز این سیره تعمیم پذیر نیست.

قدر متیقن از دلالت سیره

به هر حال، اگر ما بخواهیم به این سیره عمل کنیم، فوqش - یعنی «غایه ما یُمکنُ الاستدلال» به این سیره - استدلال به این سیره برای اثبات حجیت خبر در موضوعات، در قدر متیقن مواردی است که می توانیم به این سیره عمل کنیم. قدر متیقن آن جایی است که: اول اینکه از موارد خصومات نباشد؛ دوم اینکه اماره خلاف نداشته باش و سوم اینکه از امور مهمه نباشد. با توجه به این سه قید می توانیم به این سیره عقلاییه اخذ کنیم. یعنی احراز این سیره عقلاییه با این سه قید قابل اثبات است.

پرسشگر: ...

استاد: آری، که قدر متیقن آن هم ما سوای این سه مورد است؛ سه مورد که مورد خصومات باشد، یا مورد قیام اماره عرفیه بر خلاف آنها، یا مورد از امور غیر مهمه باشد. این نسبت به سیره عقلاییه.

مطلب سوم: بررسی استدلال به روایات دال بر حجیت خبر در احکام

گفتیم به دو دسته از روایات تمسک می‌کنیم. دسته اول از روایات، روایاتی است که بر حجیت خبر ثقه در احکام قائم شده است و این روایات یا به اطلاقیان و یا به دلالت التزامی شان بر حجیت در موضوع دلالت دارند.

اطلاقیان از این نظر که طرف آمده سؤال کرده است که آیا می‌توانم مثلاً فرض کنید که به یونس مراجعه کنم؟ «أَفَيُؤْنَسُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ثَقَّةٌ أَخَذَ عَنْهُ مَا أَحْتَاجُ إِلَيْهِ مِنْ مَعَالِمِ دِينِي؟»^۱ حضرت فرمود: که یونس ثقه است؛ «خُذْ عَنْهُ مَعَالِمَ دِينِكَ». یا «فَقَالَ أَمَا لَكُمْ مِنْ مَفْرَجٍ أَمَا لَكُمْ مِنْ مُسْتَرَجٍ تَشْتَرِيحُونَ إِلَيْهِ مَا يَمْنَعُكُمْ مِنَ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغِيرَةِ النَّصْرِيِّ»^۲؛ بروید و به حارث بن مغیره رجوع کنید که امر شده به رجوع به حارث؛ یا امر شده به رجوع به محمد بن مسلم.

این نیاز به رجوع، هم نیاز به رجوع است در خود حکم و هم در موضوع حکم. یعنی اگر محمد بن مسلم خبری درباره این موضوع حکم داد، یا اگر حارث بن مغیره در مورد موضوع حکم، خبری داد، اطلاقی شامل چنین مواردی هم می‌شود؛ شامل موارد اخبار از موضوع هم می‌شود. اگر کسی در اطلاق تشکیک کند، به لحاظ مدلول التزامی لازم اخبار از موضوع می‌شود به این صورت که وقتی می‌گوید می‌توانی به خبر محمد بن مسلم در احکام شرعی عمل کنی، به طریق اولی می‌توانی به خبر محمد بن مسلم در موضوع حکم عمل کنی. موضوع حکم از خود حکم کمتر نیست.

پرسشگر: ...

استاد: روایات در مورد زکریا بن آدم بود که تعبیر «الْمَأْمُونُ عَلَى الدِّينِ وَالْدُّنْيَا»^۳ در آن آمده است؛ این تعبیر لاقلاً اشعار دارد که اصلاً به طور کلی «مأمون» است. مأمون است در اخبار از همه چیز. شما از هر چیزی بخواهی خبر بگیری، برو به زکریا بن آدم؛ همین زکریا رضی الله عنه که در قبرستان شیخان مدفون است.

قبلاً هم مفصلاً بحث کردیم و تقریب استدلال به این روایات را بیان کردیم که از خود روایات داله بر حجیت خبر در احکام، می‌توانیم حجیت خبر در موضوعات را استفاده کنیم؛ و این استدلال، استدلال قوی است و به نظر ما «لَا مَدْفَعَ لَهُ» (غیرقابل رد) است.

مطلب چهارم: بررسی استدلال به روایات خاصه

اما دسته دوم از روایات، روایات خاصه است؛ یعنی روایاتی که در موارد خاصه وارد شده است. و قریب به ۱۵ روایت را ما بحث کردیم که این روایات پانزده‌گانه در موارد خاصه وارد شده و از آنها گفته می‌شود که حجیت خبر ثقه در موضوع استفاده می‌شود.

گفتیم فقط به دلالت پنج روایت از این روایات پانزده‌گانه می‌توان در اثبات حجیت خبر در موضوع اعتماد کرد؛ چون مابقی دارای اشکال بود. اشکالاتی که بیان کردیم، حالا یا اشکالش به لحاظ این بود که در موارد «ید» وارد شده؛ یعنی صاحب ید خبر داده و چون صاحب ید خبر داده، نمی‌توان به اخبار غیر صاحب ید تعمیم داد، یا به دلایل دیگر ضعف دلالت.

۱. وسائل الشیعة؛ کتاب القضاء، ابواب صفات القاضی، ب ۱۱، ح ۳۳.

۲. همان؛ ح ۲۴.

۳. همان، ح ۲۷.

به هر حال، با توجه به اشکالاتی که گفته شد، آنچه از دلالت این خبرهای پانزده گانه برای ما به سلامت اثبات شد، پنج مورد بود که البته از این پنج روایت نیز، برخی از آنها مشتمل بر تعلیل بودند.

تمسک به این گونه روایات در موارد خاصه، در وقتی امکان دارد که بتوانیم تعمیم را از آنها بفهمیم؛ یعنی گفته شود: چون در موارد متعدد، خبر وارد شده است و اثبات حجیت خبر ثقه در این موضوعات متعدد کثیره می کند، از این کثرت موارد «عدم خصوصیت» را استفاده می کنیم؛ یا بگویید یک نوع دلالت التزامی اثباتی را استفاده می کنیم با تقریبی که در محل خود گفتیم.

تقریب خیلی ساده اش این است که: از این کثرت موارد، عدم خصوصیت مورد را استفاده می کنیم، و از عدم خصوصیت تعمیم را نتیجه می گیریم؛ بنابراین، خبر واحد ثقه در همه جا، در همه موضوعات حجیت دارد و اختصاص به این موارد خمس ندارد.

اما پنج مورد شاید کفایت نکند برای اینکه ما بتوانیم یک چنین تعمیمی را استفاده کنیم. مرحوم آقای صدر رحمته الله، استاد شهید، می فرمایند که بیش از دو مورد از این روایات، دلالتی بر حجیت خبر در موضوعات ندارند. بر این اساس، معلوم است که از دو مورد نمی شود عدم خصوصیت را استفاده کرد. اما ما گفتیم که بیش از دو مورد است؛ پنج مورد لاقلاً واقعاً دلالتشان بر حجیت خبر ثقه قوی است، ولی در آن موضوع خاص. شاید کسی بگوید و ادعا کند که این پنج مورد هم نمی تواند آن دلالت التزامی اثباتی را برای ما درست کند؛ یعنی نمی تواند یک ظهور در عدم خصوصیت برای ما به وجود بیاورند.

نکته تعلیل، اقوی از کثرت روایات

خصوصیتی که در بعضی از این روایات باب آمده بود، یک خصوصیتی است که آن خصوصیت، در دلالت بر تعمیم، اقوای از خصوصیت کثرت است که یعنی کثرت ورود روایات بخواهد منشأ این بشود که ظهور در تعمیم پیدا کند و منشأ الغای خصوصیت بشوند. به عبارت دیگر: نکته دیگری غیر از مسئله کثرت ورود روایات در این روایات باب وجود دارد که این نکته دیگر، اقوای در دلالت بر عدم تخصیص یا عدم خصوصیت است و دلالت بر تعمیم می کند. و آن خصوصیت، خصوصیت تعلیلی است که در این روایات وارد شده است.

روایت اول: صحیحہ احمد بن اسحاق

در این روایات، اولین روایت از روایاتی که در آن تعلیل آمده است و شاید اقوی روایات باب در این مقام باشد، صحیحہ احمد بن اسحاق است که در حق عثمان بن سعید رضی الله عنه و محمد بن عثمان بن سعید رضی الله عنه عمری وارد شده است که از امام هادی رضی الله عنه و بعد از امام حسن عسکری رضی الله عنه سؤال می کند و امام عسکری رضی الله عنه درباره این دو فرمود: «الْعَمْرُؤُ وَابْنُهُ ثِقَتَانِ فَمَا أَذْيَا عَنِّي فَعَنِّي يُؤَدِّيَانِ»^۱.

این فای تفریع که فای نتیجه است، می فهماند که «ثقه بودن»، علت این است که «فَمَا أَذْيَا عَنِّي فَعَنِّي يُؤَدِّيَانِ». این «مَا أَذْيَا عَنِّي فَعَنِّي يُؤَدِّيَانِ» که دلالت دارد بر حجیت کلام اینها که هر چه از من نقل کردند، این سخن من است؛ یعنی بنا بگذار بر اینکه سخن من است، این جمله را بر ثقه بودن اینها متفرع کرده است.

این روایت دو بخش دارد. در بخش اول که درباره خود پدر (عثمان بن سعید عمری) آمده، می فرماید: «الْعَمْرِيُّ ثَقَّتِي فَمَا أَذْيَا إِلَيْكَ عَنِّي فَعَنِّي يُؤَدِّيَانِ». آنجا چون «ثَقَّتِي» دارد، ممکن است کسی اشکال بگیرد که یعنی «ثقه من» است؛ چون ثقه من است، پس «مَا يُؤَدِّيَانِ عَنِّي فَعَنِّي يُؤَدِّيَانِ». اما در این بخش دوم، دیگر «ثَقَّتِي» (ثقه، اضافه به ضمیر متکلم) نشده است: «الْعَمْرِيُّ وَابْنُهُ ثَقَّتَانِ فَمَا أَذْيَا عَنِّي فَعَنِّي يُؤَدِّيَانِ». ثقه هستند، و چون ثقه هستند پس آنچه می گویند درست است، پس آنچه می گویند از من گفته اند. این ظهور خیلی روشنی دارد در اینکه علت اینکه «يُؤَدِّيَانِ»، این است که «ثقه» است. از این تعلیل، تعمیم استفاده می شود؛ یعنی کبرایی استفاده می شود که: «كُلُّ مَا أَخْبَرَ الثَّقَّةَ فَخَبَرَهُ حُجَّةٌ» در آنچه از آن خبر می دهد. افاده این تعمیم از این کلام، به نظر ما افاده روشنی است.

روایت دوم: صحیحۀ حفص بختری

روایت دیگر که در آن تعلیل وجود داشت، مثل صحیحۀ حفص بختری بود که چنین بود:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي الرَّجُلِ يَشْتَرِي الْأَمَّةَ مِنْ رَجُلٍ فَيَقُولُ إِنِّي لَمْ أَطَاهَا. فَقَالَ: «إِنْ وَثَّقَ بِهِ فَلَا بَأْسَ أَنْ يَأْتِيَهَا»؛

از حفص بن البختری از امام صادق عليه السلام نقل است: درباره مردی پرسیدند که کنیزی را از شخصی خریداری کرده است، و فروشنده می گوید: من با او آمیزش نکرده ام. امام فرمود: اگر به او اعتماد دارد، اشکالی ندارد که با آن کنیز نزدیکی کند.

امام می فرماید اگر به این مخبر اعتماد دارد، اگر این مخبر ثقه است، می تواند از این امه بهره جنسی ببرد و مثلاً عده لازم نیست؛ می تواند از او استفاده کند. اینکه می گوید «إِنْ وَثَّقَ بِهِ»، اینجا شرط و جزا وجود دارد. شرط، «إِنْ وَثَّقَ بِهِ» است؛ «فَلَا بَأْسَ أَنْ يَأْتِيَهَا» جزا است. شرط با این فاء و این جمله شرطیه، ظهور در تعلیل دارد. ظهور دارد که این «لَا بَأْسَ»، معلول «إِنْ وَثَّقَ بِهِ» است. یعنی «إِنْ وَثَّقَ بِهِ»، «عَلَهُ لَلَا بَأْسَ».

از این تعلیل، استفاده تعمیم می شود؛ یعنی اینکه پس بنابراین، هر جا ثقه ای بود، ما می توانیم به حرفش اعتماد کنیم و به حرفش ترتیب اثر بدهیم.

پرسشگر: ...

استاد: بحث که در موضوع است. روایت در موضوع وارد شده است. روایت در مورد امه وارد شده است. این امه ای را خریده است. آن شخص فروشنده می گوید: «من با این امه نزدیکی نکردم». این، موضوع است دیگر. حضرت می گوید که اگر این مخبر ثقه است، «فَلَا بَأْسَ أَنْ يَأْتِيَهَا».

البته اشکالی که در این روایت وارد بود، این بود که تعمیم نمی شد از آن استفاده شود؛ چون اخبار «ذوالید» است. منتها ما در مقابل این اشکال اخبار ذوالید گفتیم: اگر تعلیل در آن نبود، از اخبار ذوالید نمی توان تعمیم استفاده کرد؛ اما تعلیل آمده است و گفته است: «إِنْ كَانَ ثِقَةً فَلَا بَأْسَ أَنْ يَأْتِيَهَا». از این تعلیل، ما استفاده تعمیم کردیم. این هم روایت دیگر که از این روایت، با توجه به تعلیلی که در روایت وارد شده، ما از نکته تعلیل استفاده تعمیم می کنیم. و لذا نیازی نداریم که بر اساس کثرت، بخواهیم استفاده عدم خصوصیت کنیم.

روایت سوم: موثقه سماعه

روایت دیگر باز که از همین نوع روایات بود، موثقه سماعه است که چنین بود:

«سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ تَزَوَّجَ جَارِيَةً أَوْ تَمَتَّعَ بِهَا فَحَدَّثَهُ رَجُلٌ ثِقَةً أَوْ غَيْرُ ثِقَةٍ فَقَالَ: إِنَّ هَذِهِ أَمْرَاتِي وَلَيْسَتْ لِي بَيِّنَةٌ فَقَالَ: إِنْ كَانَ ثِقَةً فَلَا يَقْرُبُهَا وَإِنْ كَانَ غَيْرُ ثِقَةٍ فَلَا يَقْبَلُ مِنْهُ»؛

از امام علیه السلام پرسیدم درباره مردی که با زنی ازدواج کرده یا متعه نموده است، سپس مردی - خواه ثقه باشد یا نباشد - به او خبر می دهد که: این زن، همسر من است و من بیینه و شاهدی ندارم. امام فرمود: اگر آن خبر دهنده ثقه است، با او (زن) نزدیکی نکند؛ اما اگر ثقه نیست، سخنش پذیرفته نمی شود.

شخصی با زنی ازدواج کرد. یکی پیدا شد که گفت: این زن، زن من است و طلاقش هم نداده ام و بیینه ای هم ندارد. حضرت فرمود: اگر این مردی که آمده و گفته این زن، زن من هست، اگر ثقه است، باید به حرفش عمل کند و نزدیک این زن نشود؛ یعنی ترتیب اثر بر حرفش بدهد.

این «إِنْ كَانَتْ ثِقَةً فَلَا يَقْرُبُهَا» باز هم جمله شرطیه است و افاده تعلیل می کند. به هر حال افاده این می کند که علت اینکه فرمود «فَلَا يَقْرُبُهَا»، این است که چون ثقه است، پس «فَلَا يَقْرُبُهَا». این افاده تعلیل، منشأ تعمیم می شود و افاده تعمیم می کند.

می فرماید: «إِنْ كَانَتْ ثِقَةً فَلَا يَقْرُبُهَا»؛ این گونه تعلیل، موجب ظهور عرفی می شود در اینکه این وثاقت مخبر، علت حکم به «لَا يَقْرُبُهَا» است. یک همچین کبرای کلی ای از آن درمی آید که: «إِذَا كَانَ الْمُخْبِرُ ثِقَةً لَزِمَ تَرْتِيبُ الْأَثَرِ عَلَى خَبَرِهِ». این تعلیل، تعمیم را می فهماند. پس این روایت هم در آن تعلیل آمده است. این هم روایت سومی است که در روایات باب، بالسان تعلیل، حکم بیان شده است.

روایت چهارم: صحیحہ علی بن یقطین

روایت دیگر از روایات باب که حکم در آن با لسان تعلیل بیان شده، صحیحہ علی بن یقطین است. در روایت علی بن یقطین چنین آمده بود:

عَلِيَّ بْنِ يَقُطِينٍ قَالَ: «سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ عليه السلام عَمَّنْ يَلِي صَدَقَةَ الْعُشْرِ عَلَى مَنْ لَا بَأْسَ بِهِ؟ فَقَالَ: إِنْ كَانَ ثِقَةً فَمَرُهُ أَنْ يَضَعَهَا فِي مَوَاضِعِهَا وَإِنْ لَمْ يَكُنْ ثِقَةً فَخُذْهَا مِنْهُ وَضَعَهَا فِي مَوَاضِعِهَا»؛

علی بن یقطین می گوید: از امام کاظم علیه السلام درباره کسی که مسئول زکات عشر است [و وظیفه جمع آوری یا پرداخت آن را برعهده دارد] پرسیدم؛ آیا می توان آن را به کسی سپرد که «بی اشکال» باشد؟ امام فرمود: اگر مورد اعتماد است، به او بگو که زکات را در جای خودش بگذارد. اما اگر ثقه نیست، آن را از او بگیر و خودت در جای مناسب قرار بده.

راوی سؤال کرد: من زکاتم را به کسی می دهم که این زکات را به دست اهلش (مستحقین) برساند؛ آیا می توانم چنین کاری کنم؟ آیا به او اعتماد کنم؟ اگر می رود زکات را می گیرد و بعد می آید می گوید: «من زکات را به مستحقین سپردم و دادم؟» می فرماید که اگر ثقه بود، می توانی به او اعتماد کنی.

اینکه می فرماید: «إِنْ كَانَ ثِقَةً فَمَرُهُ» (به او دستور بده که این زکات را در مواضع خودش قرار دهد و در جای خودش مصرف کند)، دلالت التزامی دارد بر اینکه پس اگر آن شخص گفت که «وَضَعْتُهَا فِي مَوَاضِعِهَا»، باید ترتیب اثر بدهی. چنین دلالتی دارد؛ دلالت التزامی دارد. حضرت، اعتماد به عمل آن شخصی که مأمور به «وَضَعُهَا فِي مَوَاضِعِهَا» است را پذیرفته اند و این قبول یا این ترتیب اثر را معلول «إِنْ كَانَ ثِقَةً» قرار داده اند.

«إِنْ كَانَ ثِقَةً» در این بیان، علت «فَمَرُهُ أَنْ يَضَعَهَا» قرار گرفته است. این «فَمَرُهُ» یعنی دستور بده. دستور بده، دلالت التزامی اش این است که پس او عمل می کند به آنچه تو دستور می دهی. چون ثقه است، عمل می کند. چون ثقه است، به آنچه تو می گویی و آنچه دستور می دهی، عمل می کند؛ چون ثقه است. «عمل می کند» یعنی پس اگر خبر داد، باید بر خبرش ترتیب اثر بدهی. علت، «إِنْ كَانَ ثِقَةً» است.

مروری بر روایات چهارگانه مشتمل بر تعلیل و جمع بندی

به هر حال، این روایات اربعه عبارت اند از: یکی روایت احمد بن اسحاق که در آنجا آمده بود: «الْعَمْرِيُّ وَابْنُهُ ثِقَتَانِ فَمَا أَدَّيَا عَنِّي فَعَنَى يُوَدِّيَانِ»؛ گفتیم این فای تفریع ظهور در تعلیل دارد که پس «مَا أَدَّيَا عَنِّي»، علتش ثقه بودن این دو است. روایت دیگر، صحیححه حفص بختری است که در آنجا آمده بود: «إِنْ وَثِقَ بِهِ فَلَا بَأْسَ أَنْ يَأْتِيَهَا»؛ که باز «فَلَا بَأْسَ» را متفرع کرده بود بر «إِنْ وَثِقَ بِهِ». یا در روایت موثقه سماعه که فرموده بود: «إِنْ كَانَتْ ثِقَةً فَلَا يَقْرُبُهَا»؛ که باز هم ترتیب اثر بر خبر را به علت ثقه بودن مخبر بیان کرده است؛ که ثقه بودن مخبر، علت ترتیب اثر بر خبر است. و آخرین مورد نیز همین صحیححه علی بن یقطین است که باز هم در آن تعلیل آمده است.

ما از این تعلیل، «تعمیم» را استفاده می کنیم؛ و لذا نیازی به اعتماد بر کثرت روایات نداریم. لذا فرمایشی که استاد شهید فرمودند که چون بیش از دو روایت دلالتشان تمام نیست، نمی توان به این روایت استدلال کرد، را نمی پذیریم؛ زیرا ما به تعلیل موجود در این روایات استدلال می کنیم؛ نه به کثرت آنها.

البته استاد شهید سرانجام قائل به دلالت این اخبار می شوند. البته ایشان بیشتر به همان خبر احمد بن اسحاق استناد می کنند: «الْعَمْرِيُّ وَابْنُهُ ثِقَتَانِ»؛ با یک تقریب دیگری غیر از آنچه ما گفتیم. ایشان می فرماید که این «الْعَمْرِيُّ وَابْنُهُ ثِقَتَانِ»، دلالت بر یک کبرای کلی ای دارد که «كُلُّ ثِقَةٍ يُقْبَلُ قَوْلُهُ»، با تقریبی که ایشان دارند و ما آن را بیان نکردیم؛ چون نیازی نبود. این تقریبی که خودمان گفتیم، به نظر ما خیلی آسَهل و اقرب الی الفهم است. ایشان هم دلالت روایات را بر حجیت خبر ثقه در موضوعات نتیجه می گیرند؛ منتها با تقریب دیگری.

نتیجه گیری نهایی

اما آنچه ما به آن رسیدیم و به نظر می رسد وجه اقوی و وجه اوضح و وجه آیسر است، همین بیانی است که عرض شد که از همین روایات خاص وارد در موارد خاصه که بر حجیت خبر ثقه در موضوع دلالت دارند، به دلیل تعلیلی که در خصوص این چهار روایتی که بیان کردیم وجود دارد، استفاده تعمیم می کنیم؛ یعنی استفاده این قاعده کلیه را می کنیم که: «كُلَّمَا كَانَ الْمُخْبِرُ ثِقَةً فِي الْمَوْضُوعِ يَلْزَمُ تَرْتِيبُ الْأَثَرِ عَلَى قَوْلِهِ وَقَوْلُهُ حُجَّةٌ». این قاعده کلی را از این روایت استفاده می کنیم.

به اضافه همان که گفتیم که اصلاً اساساً از همان روایات داله بر حجیت خبر در احکام نیز می توان حجیت خبر را در موضوع را استفاده کرد؛ و لذا روی هم رفته نتیجه می گیریم که از ادله، حجیت خبر ثقه در موضوع استفاده می شود. لذاست که نتیجه ما این است: همان طوری که خبر ثقه در احکام حجت است، خبر ثقه در موضوع هم حجت است؛ «إِلَّا مَا وَرَدَ دَلِيلٌ خَاصٌّ عَلَى الْخُرُوجِ». که در آن روایاتی که اول بیان کردیم که دلالت داشت بر اینکه خبر ثقه در موضوعات حجت نیست، آنها موارد خاصه بود. آن موارد خاصه، «مَا ثَبَّتَ مِنْهَا»، مخصص این قاعده کلی می شود. موارد خاصه ای که در روایاتی که در گذشته به آنها اشاره کردیم، بیان شده بود، این قاعده کلی را تخصیص می زند؛ مثلاً فرض کنید در مورد خصومات؛ که در مورد خصومات می گوییم خبر ثقه در موضوع حجیت ندارد؛ یا شهادت مرأه بر هلال؛ یا شهادت مرأه در رضاع.

پس قاعده کلی، حجیت خبر ثقه در موضوع است؛ مگر مواردی که دلیل بر خروج از این قاعده کلی وجود داشته باشد؛ مانند موارد خصومات است، موارد اخبار «صاحب ید» برخلاف خبر ثقه است - اگر چنین چیزی بود-؛ یا اماره دیگری که حجت باشد و با خبر واحد معارضه کند که اینجا به دلیل معارضه، اینجا نمی توانیم به این عمومات اخذ کنیم. البته اینجا اگر صرف معارضه باشد، احکام باب تعارض بر آن بار می شود؛ نه اینکه بگوییم دلیل شاملش نمی شود.

ادامه بحث را ان شاء الله فردا خواهیم گرفت.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين